

بهورز یا راننده آمبولانس؟

یوسف احمدی

بهورز خانه بهداشت اورگان شهرستان چادگان
دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

خاطره

۱



به این موضوع امتیاز دهید (۱ تا ۱۰۰)
کد موضوع ۱۰۵۳۷
پیامک ۳۰۰۰۷۲۷۳۱۰۰۰۱
نحوه امتیاز دهی: امتیاز - شماره مقاله
مثال: اگر امتیاز شما ۸۰ باشد
(۱۰۵۳۷ - ۸۰)

خاطره

۲

دختر کوچولوی قصه ما

فرزانه خسروی

بهورز خانه بهداشت علی آباد شهرستان
چادگان دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

آخرای پاییز سال ۹۷ بود روزش دقیق تو ذهنم نیست. با چهره نگران وارد خانه بهداشت شد، آشنا بود برام، اما این موقع سال توقع دیدنش را نداشتم، نامش زینب بود، یکی از زنان عشایر زحمتکش با سابقه ۱۱ بار بارداری که حاصل آن ۶ فرزند زنده و ۴ تا سقط و یک مرده زایی بود، آخرین باری که جهت بارداری مراقبت می شد سال ۹۲ بارداری نهم زینب بود. با وجود تکمیل پرونده برای او تو بکتومی انجام نشده بود با اینکه اتاق عمل رفته بود. دلیلش تمایل نداشتن متخصص زنان به دلیل مشکل هیپاتیت زینب بود. سال ۹۴ زینب مجدد باردار بود که من

نوزدهم دیماه نود و هفت، وقتی که از سرکار به خانه برگشتم، گوشی همراهم زنگ خورد. معاون بهداشتی شبکه بهداشت بود و گفت: زن بارداری از عشایر منطقه، زمان وضع حملش رسیده و چون مشکل دارد باید به بیمارستان اعزام شود. با توجه به بارش برف سنگین و کولاک و عدم امکان حضور هلی کوپتر، باید من به عنوان راننده آمبولانس مرکز، خانم دکتر، مسؤل مرکز و ماما را به منطقه می بردم. ساعت حدود چهار و نیم بود، همراه یک تیم از اورژانس ۱۱۵، راهی منطقه شدیم. با هماهنگی انجام شده با مسؤلان اداره راه، یک دستگاه لودر، پیش از ما به منطقه رفته و راه را برف روبی کرده بود. ولی وقتی به ابتدای مسیر منطقه عشایری رسیدیم، متوجه شدیم امکان اینکه آمبولانس اورژانس بتواند از سربالایی بالا برود، وجود ندارد. زنجیر چرخ آمبولانس هم مشکل داشت و هر چه کردم موفق به بستن آن نشدم. با کمک اهالی یک دستگاه تراکتور برای کمک به ما آمد و ۳ ساعت طول کشید تا مسیر ۳ کیلومتری را طی کند و ما را به محل برساند. بعد از معاینه و شرح حالی که پزشک و ماما و تکنسین اورژانس از زن باردار گرفتند، او را سوار آمبولانس کرده و به سمت پایین حرکت کردیم. با کلی سختی بعد از حدود ۴ ساعت توانستیم زن باردار را به بیمارستان برسانیم. آن شب خانم دکتر و مامای مرکز، کنار زن باردار ماندند تا اینکه ۵ صبح خیر دادند پس سلامتی وضع حمل کرده و حال مادر و نوزاد خوب است. این یکی از بهترین و شیرین ترین خاطراتی بود که من طی دوران کاری ام داشتم واز اینکه توانستم نقشی در تولد یک نوزاد و زنده ماندن مادرش داشته باشم، احساس رضایت خاطر خاصی پیدا کردم که تا امروز کمتر این احساس و رضایت را تجربه کرده ام.



برای او انجام دهیم با هماهنگی شبکه و تامین وسیله ایاب و ذهاب چندین بار همراه با مادر باردار او را برای ویزیت متخصص زنان و روانپزشک به شهر داران بردم و مادر تحت درمان قرار گرفت.

خلاصه مادر که به ماه هشتم بارداری رسید حاضر شد به خانه بهداشت مراجعه کند و مراقبت‌ها را برای مادر انجام دهیم. برای نوزادش لباس و وسایل تهیه کردیم. متأسفانه ماه آخر بارداری بود که مجبور شدند چادر بزنند و نتوانستیم برایش خانه پیدا کنیم. حتی طبقه پایین خانه بهداشت را جهت سکونت موقت مادر تا زمان بهبودی پس از زایمان آماده کردیم ولی زینب حاضر به سکونت در آنجا نشد. دو شبانه روز با بچه هایش در بیابان بودند. شرایط بسیار سخت و بدی بود. خلاصه با پیگیری‌ها و پشتیبانی مدیر و معاونت شبکه بهداشت یک چادر از امور عشایر تهیه کردیم. وسایلش را چیدم و سر و سامان گرفت. بالاخره در سوم خرداد با درد زایمان با اورژانس ۱۱۵ ایشان را به بیمارستان انتقال دادیم و چهارم خرداد دختر کوچولوی قصه ما به دنیا آمد مادرش نام او را فرزانه گذاشت.

مرخصی زایمان بودم و امیر علی متولد شد. البته تولد هر کدام از بچه‌هایش داستانی دارد.

یک سالی بود که ازش خبری نداشتیم آن روز با چشم‌های نگران به من خیره شد و گفت که باردار است من نمی‌دانستم چه بگویم. شرایط زندگی شان خیلی دشوار بود. راستش دلم نمی‌خواست بشنوم که باردار است اما به روی خودم نیاوردم و گفتم خوب باشه هر چه زود تر آزمایش بده تا برات تشکیل پرونده بدیم، اما گفت می‌خواد بچه را سقط کنه. بعد از امیر علی یه سقط داشته و این بارداری دوازدهم او بود. ناراحت شدم و خیلی با او صحبت کردم. جوابی نداد و با قول اینکه برگردد رفت. چند روزی گذشت و زینب نیامد. تلفن نداشت و من به خانه‌اش رفتم که این برنامه روزانه من شد، هر روز می‌رفتم، هر روز آیناز و سما و امیر علی را می‌دیدم که از سر کول هم بالا می‌رفتند و مژده آمدن مرا به همدیگر می‌دادند. اما همچنان از مراجعه به خانه بهداشت امتناع می‌کرد و فقط می‌گفت سقط. با همسرش صحبت کردم او نیز تمایلی به ادامه بارداری همسرش نداشت.

زینب بارداری‌های پرماجرایی داشت. یک باردار پرخطر، به دلیل مشکل اعصاب و سابقه افسردگی پس از زایمان در بارداری‌های قبلی دارو مصرف می‌کرد و همچنین مبتلا به هیپاتیت B بود.

با وجود مراجعه‌های روزانه به در منزل زینب، ولی حاضر به مراجعه و انجام مراقبت نبود. مساله را به مسؤول مادران اطلاع دادم و با پیگیری‌های مسؤول مادران و معاونت بهداشتی و کارشناس روان شبکه نیز نتوانستیم زینب را راضی به دریافت مراقبت‌های بارداری کنیم. بارداری از ۱۶ هفته گذشت. ۵ ماه، ۶ ماه و ۷ ماه و من هفته‌ای حداقل سه بار به منزلش می‌رفتم. برای اینکه خدای نکرده دست به سقط غیر ایمن نزنند. مرتب او را پیگیری می‌کردم. حتی سه بار به دلیل درد شکم که علت آن کیست تخمدان بود مادر با آمبولانس به بیمارستان اعزام و چند روزی بستری شد. پس از چندین بار مشاوره توسط کارشناس روان مشخص شد، مادر نیاز به بستری دارد، ولی به دلیل شرایط مادر حاضر به بستری و اعزام نشد و تنها کاری که توانستیم

به این موضوع امتیاز دهید (۱ تا ۱۰۰). کد موضوع ۱۰۵۳۸ پیامک ۳۰۰۰۷۲۷۳۱۰۰۰۱ نحوه امتیاز دهی: امتیاز - شماره مقاله. مثال: اگر امتیاز شما ۸۰ باشد (۸۰ - ۱۰۵۳۸)